

سخنی کوتاه در حقوق بیماران ، مجروحان و معلولان از نظر اسلام

دکتر ابوالقاسم گرجی

در مورد بیماران ، مجروحان و معلولان از نظر اسلام حقوق و تکلیفی وجود ندارد که در

زیر به اختصار در چند بخش به برخی از آنها اشاره میشود :

مقدمه - باید دانست : که گرچه ممکن است از نظر اجر و پاداش اخروی یا از نظر

احساسات و عواطف انسانی میان بعضی از مجروحان و معلولان مثلاً مجروحان و معلولان

احساسات و عواطف انسانی میان بعضی از مجروحان و معلولان جنگی با مجروحان و

معلولان دیگر تفاوت فاحشی وجود داشته باشد . چرا که هدف حرکت آنان هدفی است

معنوی و مقدس ، برای حفظ و بقاء اسلام و کشور اسلامی جنگیدهاند .

اما اینان بر فرض که دارای حرکت صحیحی باشند غالباً هدف آنها هدفی است شخصی و

خصوصی لیکن چون بحث ما در جهت حقوقی مسأله است از این جمکنمپهت که از

اطلاقات ادله بدست میآید ، هیچگونه تفاوتی بین انواع مختلف مجروح و معلول وجود

ندارد . آری چنانچه شخص در اثر سوء اختیار خود حرکتی نادرست را برگزیند که منشأ

جراحت یا معلولیت او شود چه بسا چنین جراحت و معلولیتی به حکم «الامتناع بالاختیار

لاینا فیالاختیار» دارای آثار متفاوتی باشد ، مگر این که بعداً نادم شده و به اصطلاح توبه

کرده باشد .

و نیز اشاره به این نکته مناسب است که درست است که مریض یا مجروح و معلول خود از نظر اسلام دارای وظائفی است اخلاقی مثلاً وظیفه دارد نزد غیر خداوند شکایت نبرد، تحمل و صبر داشته باشد لیکن این وظائف منافات ندارد با اینکه دیگران مبذول دارند و به هیچوجه از آن غفلت نمایند و همین است معنی حق مریض، مجروح و معلول به گردن دیگران بدیهی است این وظیفه تکلیفی است کفائی چنانچه من به الکفایه به آن اقدام کند تکلیف از گردن دیگران ساقط خواهد شد. پس از ذکر این مقدمه سخن خود را در چند بخش دنبال میکنیم.

نخست - در مجروحان و معلولان جنگی :

پیدا است که طبیعت جنگ کشته شدن، مجروحیتها و معلولیتها به همراه دارد نمونههای بسیاری از آنها میتوان در جریان تاریخ مشاهده نمود. غرض اینجا در اینجا تنها ذکر یکی دو نمونه است که در قرآن کریم به آن اشاره شد:

پس از آن که در جنگ بدر گروهی از بزرگان قریش کشته و اسیر شدند سران این قوم همداستان شدند که لشگری برای جنگ با مسلمین گسیل دارند تا خون کشتگان خود از محمد (ص) و یاران او بستانند، خبر این حرکت را عباس عموی پیامبر (ص) بوسیله نامه‌های یه وی برسانید. منافقان و یهود هم که از این داستان آگاه شده بودند به شایعه پراکنی و تحریک و تشویش مردم پرداختند لذا این خبر در مدینه انتشار یافت. بارائزنی گروهی از اصحاب، پیامبر (ص) تصمیم به حرکت گرفت و با هزار نفر از یاران خود از

مدینه بیرون آمد هنوز به منطقه احد نرسیده بودند حدود یک سوم از آنان به تحریک عبدالله ابن ابی رئیس منافقان به استناد این که رسول خدا (ص) سخن او را نشنیده گرفته است به مدینه بازگشتند ، پس از تنظیم سپاه رسوالله (ص) پنجاه نفر تیرانداز را بهسر

کردگی عبدالله بن خیر بر شکاف کوه عینین در احد گماشت و فرمود :

در اینجا بمانید و با تیراندازی خود دشمن را از ما دور کنید مبادا از پشت سر بر ما هجوم برند ، اگر ما کشته شدیم ما را یاری ندهید ، و اگر پیروز شدیم و به جمع غنائم پرداختیم شما شرکت نکنید و در همینجا بمانید .

با شروع جنگ پرچمداران قریش یکی پس از دیگری همه بدست علی بن ابی طالب (ع)

و حمزه عموی پیامبر (ص) و بعضی دیگر از یاران پیامبر (ص) کشته شدند بطوری که اخباربازنی بنام عمره دختر علقه پرچم را از زمین بلند کرد . مشکان پراکنده شدند و جنگجویان قریش به سه هزار نفر رسیدند روبه گریز نهادند و به شکست سخت دچار آمدند، نزدیک بود جنگ احد هم مانند جنگ بدر به شکست قطعی دشمن انجامد اما دو چیز موجب دگرگونی مسأله شد :

یکی - همان دست گرفتن پرچم بوسیله عمره که دیگر بار مشرکان را پیرامون آن مجتمع ساخت و دوباره به جنگ پرداختند .

دوم نافرمانی بیشتر تیراندازان مسلمین در شکاف کوه ، اینان که جنگ را پایان یافته تلقی میکردند برخلاف دستور پیامبر (ص) برای جمع غنائم شکاف کوه را رها کرده و به میدان

جمع غنائم سرازیر شدند ، مشرکان بر باقیمانده تیراندازان که عبدالله این خیر بود با کتر از ده نفر حمله بردند و همه را به شهادت رساندند و بعد از آن بر مسلمانان تاختند و گروهی از بزرگان صحابه را کشتند و خود پیامبر (ص) را مجروح ساختند و حمزه عموی بزرگوار پیامبر را شهید و مثله نمودند و مصیبت‌ها بسیار برای مسلمانان بیار آوردند.

ابن اسحاق میگوید : شصت آیه از سوره آل عمران درباره جنگ احد نزول یافته که برخی از این آیات به مجروحان این جنگ اختصاص دارد از جمله :

ان یمسکم فرح مقدس مسالقوم قرح مثله و تلک الایام نداولها بین الناس ولیعلم الله الذین امنوا و یتخذ منکم شهداء و الله یجب الظالمین .

و لیمحص الذین امنوا و یمحق الکافرین (آل عمران / ۱۴۰ و ۱۴۱)

تفسیر :

خداوند پس از آنکه در آیه قبل فرموده است در اثر این ناملایت سست نشوید و غمگین مباشید ، شما چنانکه ایمان داشته باشید در موقعیت والا و بالاتری قرار دارید ، در این دو آیه فرموده است : اگر به شما جراحتی رسیده به مشرکان هم از جانب شما همانند جراحتی رسیده است ( یعنی در جنگ بدر ) سنت ما بر این قرار گرفته که روزگاران را دست بدست بدهیم ، یعنی همیشه روزگار به یک منوال نیست که همواره به نفع کسانی و به ضرر دیگران باشد ، بلکه گاهی جماعتی شکست می خورند و کشته و مجروح میدهند ( مثلاً مشرکان در جنگ بدر ) و گاهی جماعت دیگر ( مانند مسلمانان در جنگ احد )

علاوه بر این دلیل دیگر این که تا خداوند مؤمنان رذا بشناسد یعنی : ایمان مؤمنان روشن شود ، و از شما گواهانی بر افعال تحقق یافته بگیرد ( یا از شما شهیدانی بگیرد ) و خداوند ستمگران را دوست نمیدارد . و نیز ایمان مؤمنان از کفر و نفاق خالص گرداند و کافران را نابود سازد .

و آیه دیگر :

الذین استجاب الله و الرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم

این آیه شریفه مربوط به غزوه دیگری است که پس از غزوه احد روی داد یعنی غزوه

حمره الاسد ، روز شنبه هفتم یا پانزدهم شوال سال سوم هجرت پس از آن که جنگ احد

پایان یافت حضرت با اصحاب به مدینه بازگشتند . شب هنگام موقعی پیامبر (ص) برای

اداء نماز از منزل خارج میشد به وی خبر دادند که در نزدیکی مدینه در منزلگاهی بنام ملل

مشرکان اجتماع کرده و خواهان آنند که بازگشته و کار باقیمانده مسلمانان را یکسره کنند

. رسول خدا (ص) با مشورت برخی از صحابه تصمیم به حرکت و تعقیب دشمن گرفت

بزرگان اصحاب زخمیان احدرا فرا خواندند تا دیگر باره به جبهه حمراء الاسد بشتابند .

این افراد که همگی زخمی بودند و حتی بعضی نه ، ده ، ۱۳ بیشتر زخم برداشته بودند با

دعاء آن حضرت روانه میدان شدند . رسول خدا (ص) سه نفر را به عنوان طلایعه فرستاد که

به قول بعضی هر سه و بقول مشهور دو نفر از آنان در حمراء الاسد به دست مشرکان

گرفتار و به شهادت رسیدند . وی با اصحاب ایامی را در حمراء الاسد به دست مشرکان گرفتار و به شهادت رسیدند . وی با اصحاب ایامی را در حمراء الاسد گذرانند و شبها در پانصد محل آتش میافروختند تا این که بالاخره بدون برخورد در روز جمعه به مدینه بازگشتند .

این آیه مکرمه گویای همین معنی است ، میفرماید : آنان که با این که در احد مجروح شده بودند خداوند و رسول را در رابطه با غزوه حمراء الاسد پاسخ مثبت دادند برای نیکوکاران و پرهیزگارانشان اجر بزرگی است .

دوم - اهمیت اعضاء و قوای انسان

نقش اعضاء و قوی اعم از ظاهری و باطنی در شخصیت انسان بر هیچکس پوشیده نیست ، در این باب آیات و روایات فراوانی وجود دارد که مناسب است به برخی اشاره شود : خداوند در مورد کافران فرموده است : ختمالله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه .

انذار و عدم انذار در مورد کافران یکسان است ، خداوند بر دلها و نیروی شنوائی آنان مهر زده و بر چشمهایشان پرده پوشش است : یعنی : نه نیروی تعقل دارند و نه حس شنوائی و بینائی آنان حق را در مییابد .

و در مورد منافقان فرموده است : فیقلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً .

دل‌های آنان بیمار است خداوند بیماری آنان را بيفزاید و نیز فرموده است صمبکم عمی فهم لا يرجعون . کرو گنگ و کورند لذا بر نمیگردند .

و در مورد مشرکان فرموده است : و جعلنا علی قلوبهم ان یفقهوه و فی اذانهم و قراء .

بر دل‌هایشان پرده‌هایی که سد راه درک و تعقل و گوش‌هایشان سنگینی نهادهایم .

نظیر این آیات در قرآن کریم و هم در احادیث و اخبار فراوان است و چنانچه روشن است مقصود از قلب در آنها قلب صنوبری نیست مقصود مغز نیروی درک تعقل و یا نفس ناطقه است .

مناسب است در این باره به چند حدیث هم اشاره کنیم :

در اصول کافی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود:

لما خلق الله العقل استنطقه قال له .أقبل فأقبل ثم قال له : أدلذفادبر ، ثم قال و عزتی و جلالی ما خلقت خلقاً هو حب الی منک و لا اکملتک الا فیمن احب اما انی ایاک انهی و ایاک أعاقب و ایاک أئیب .

چون خداوند عقل را آفرید او را به سخن آورد و بعد به او گفت : روی آور پس روی

آورد ، سپس گفت : روی گردان پس روی گرداند ، بعد گفت : به عزت و جلالم هیچ

آفریدهای را نیافریدم که از تو پیش من محبوبتر باشد ، و تو را کامل نکردم جز در وجود

آنکس که او را دوست دارم ، آگاه باش من تو را امر میکنم و تو را نهی میکنم ، تو را

عقاب میکنم و تو را ثواب میدهم .

و نیز آن حضرت میفرماید: انما یداق الله بالعباد فی الحساب یوم القیامه علی قدر ما آتاهم من العقول فیالدنیا تنها به اندازهای که خداوند به بندگان خود عقل داده در روز قیامت در حساب اعمالشان مذاقه میکنند .

حضرت صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل میکند که فرمود: اذا بلغکم عن رجل اح اسن حال فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله چنانچه شما را به حسن حالت کسی (در عبادت خبر دهند حسن عقل او را ملاحظه کنید ، خداوند به اندازه عقل پاداش میدهد حضرت موسی بن جعفر (ع) ضمن خبر مفصلی میفرماید:

یا هشام ان الله علی الناس حجّین حجه ظاهر و حجه باطنه فالظاهر فالرسل و الانبیاء و الائمة (ع) و امالباطنه فالعقول .

بتحقیق خداوند برای احتجاج بر مردم و حجت قرار داد یکی - ظاهری و دیگری باطنی ، حجت ظاهری پیامبران و امامان اند و حجت باطنی خردها .  
حضرت رضا (ع) میفرماید: صدیق کل امری عقله و عدوه جهله دوست هر کس عقل لو و دمن وی جهل او است . در این باب روایات بسیار دیگری وجود دارد که در اینجا به همین مقدار قناعت میکنیم .

سوم - از لحاظ روانی و معنوی بلا بیماری مجروحیت و معلولیت از چه و برای چیست چنانکه در مورد بلاها ، بیماریها ، مجروحیتها و معلولیتها تأثرات و احوانات تأثیراتی مادی وجود دارد از نظر معنوی نیز وضع بر همین منوال است . برای بیماران اجر و پاداش و برای



اعضاء بدن آثار و خواصی ذکر شده است که اکنون به برخی از آیات و روایات وارده

اشاره می کنیم:

در قرآن آمده: ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم

البساء و الضراء و الزلوا حتى يقول الرسول و الذين امنوا معه متى نصر الله الا ان نصر الله

قريب .

آیا اینطور پنداشتید که داخل بهشت میشوید در حالی که هنوز به شما مانند آنچه به

گذشتگان رسیده نرسیده است به آنان بدبختی و ناراحتی رسید و چنان ناراحت و مضطرب

شدند که پیامبر و مؤمنان میگفتند: یاری خداوند در کدام موقع است؟ (به آنان گفته شد)

آگاه باشید یاری خداوند نزدیک است .

و نیز آمده: لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم و من

الذين اشرکوا اشرکوا اذی کثیراً و ان تصبروا تنقوا فان ذلك من عزم الامور .

مسلماً نسبت به مالها و جانهای خود آزمایش میشوید ، و از آنان که کتاب آسمانی داده

شدند (یهود) و نیز از آنان که مشرک شدند سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید و

اگر صبر کنید و تقوی پیشه گیرید (کاری شایسته کردید) چه صبر و تقوی از کارهایی

است که باید بر آن تصمیم بگیرید .

و لقد ارسلنا امم من قبلك فاخذنا هم بالباساء والضراء لعلهم بتضرعون فلولا اذ جاءهم باسنا  
تضرعوا و لكن قست قلوبهم و زين لهم الشيطان ما كانوا يعلمون فلما نسوا ما ذكروا به  
فتحنا عليهم ابواب كل شيء حتى اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغنه فاذا هم مبلسون .

هر آینه به اممهایی که پیش از تو بودند پیامبرانی فرستادیم و آنها را در اثر نافرمانیها به  
سختی و ناراحتی افکندیم شاید متنبه شوند . چرا در آن هنگام که عذاب ما به آنان رسید  
متنبه نشدند ؟ این بدانجهت بود که دل سخت بودند و شیطان عمل آنانرا برایشان آرایش  
داده بود . و چون آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز را بر  
آنها گشودیم تا آن هنگام کهبه دادهها شاد شدند در این هنگام بناگهان آنانرا گرفتیم و  
ناگاه مأیوس شدند .

در روایات وارد شده : قال رسول الله (ص) : أن عظیم البلاء یکافیه عظیم الجزاء فإذا احب  
الله عبداً ابتلاه الله بعظیم البلاء فمن رضی عندالله الرضا و من سخط البلاء فله عندالله السخط .  
پیامبر (ص) فرمود : بلای بزرگ به اجر بزرگ پاداش داده میشود . هر گاه بندهای مورد  
محبت خداوند باشد او را به بلای بزرگ گرفتار کند چنانچه خشنود باشد خداوند هم از  
او خشنود است و چنانچه خشمگین باشد خداوند هم از او خشمگین است .

حضرت باقر (ع) میفرماید : انما یتلی المؤمن من فی الدنیا علی قدرینه مومن در نیا به  
اندازه دینش گرفتار میشود .

حضرت صادق (ع) میفرماید: انما المومن بمنزله كفه الميزان كلما زيد في ايمانه زيد في بلائه مؤمن به منزله كفه ترازوست هرچه ایمانش زیاد شود گرفتاریش زیاد میشود.

حضرت صادق (ع) میفرماید: ان في الجنة منزله لا يبلغها عبدالابلا بتلاء في جسده به

تحقیق در بهشت منزلت و مقامی است که شخص جز با دچار شدن به ناملایمات به آن نمیرسد.

عبدالله بن بکیر از آن حضرت میپرسد: المومن بالجذام والرص و اشباه هذا آیا شخص با ایمان به جذام و برص مانند آن دچار میشود؟ حضرت میفرماید: و هل كتب البلاء الاعلى

المومن آیا جز بر مؤمن ابتلاء به بلا نوشته شده؟

و نیز حضرت صادق (ع) میفرماید. ان في كتاب على (ع): ان اشد الناس بلاء النبيون ، ثم

الوصيون ، ثم الامثل و انما يتلى المومن على قدر اعماله الحسنه فمن صح دينه و حسن

عمله اشد بلاوه و ذلك ان الله عزو جل لم يجعل الدنيا ثواباً لمؤمن و لا عقوبه للكافر و من

سخف دينه و ضعف عمله قل بلاوه ان البلاء اسرع الى المومن التقى من المطر الى قرار

الارض .

در کتاب علی (ع) آمده که در میان مردم سختترین بلا دیده پیامبرانند سپس اوصیاء

پیامبران و بعد بترتیب برگزیدگی و مؤمن منحصراً به اندازه کارهای خوب خود به

گرفتاری دچار میشود، کسی که دینش درست و عملش نیکوست گرفتاریش شدید است

زیرا خدای عزوجل دنیا را برای ثواب مؤمن و عقوبت کافر نداده است و کسی که دینش

سخت و عملش ضعیف است گرفتاریش کم است به تحقیق شتاب بلاء بجانب شخص با

ایمان پرهیزگار از شتاب باران به سمت آرامگاه زمین بیشتر است.

مجلسی - رحمه الله - از کتاب جامع الاحبار از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: ان

البلاء للظالم ادب، وللمؤمن امتحان و الانبياء درجه والاولياء كرامه بلاء برای ظالم تنبیه و

تادیب است و برای مؤمن آزمایش و برای پیامبران مقام و مرتبه و برای مقربان عزت و

شرف.

احادیث در این باب بسیار است و ما به همین مقدار بسنده میکنیم:

چهارم - تأثیر بیماری و معلولیت در انجام وظائف و تکالیف شرعی

در رابطه با انجام یا عدم انجام تکالیف شرعی عادی شخص بیمار یا معلول تابع قانون

خاصی نیست بلکه درباره آنها همان مقررات و قوانینی اجرا میشود که درباره سایر مکلفان

اجرا میگردد.

توضیح - این که بطور کلی تکالیف مشروط است به شرادئطی که چنانچه یکی از این

شرائط وجود نداشته باشد بهیقین تکلیفی که مشروط به آن شرط است وجود نخواهد

داشت این شرائط بعضی عمومی است که اگر نسبت به هر تکلیفی وجود نداشته باشد آن

تکلیف وجود نخواهد داشت مانند: بلوغ، عقل، قدرت و غیرها، بعضی هم خصوصی

است که اگر آن شرط وجود نداشته باشد خصوص تکلیفی که مشروط به آن شرط است

به یقین موجود نخواهد بود ، مانند : وقت نسبت به وجوب نماز ، روزه . حج و غیرها و

مانند : استطاعت شرعی نسبت به حج .

از این گذشته در مورد تکالیف و یا بطور کلی احکام دو نوع عنوان وجود دارد که یکی

از آنها عنوان اولی و طبیعی عمل است و به همین جهت به آن عنوان اولی میگویند ، مانند

:عنوان صلوه ، زکوه ، صوم ، حج ، خمر ، بیع و غیرها . بدیهی است این عناوین مثبت

تکالیف است و آن تکالیف و احکام در صورتی ثابت است که آن عناوین تحقق داشته

باشد . در مقابل این عناوین عنوانهای دیگری وجود دارد که به آنها عناوین ثانویه گویند

مانند : ضرر ، حرج ، اکراه ، اضطرار ، خطاء و نیشان و غیرها ، این عناوین بر عناوین اولیه

عارض شده و احکام آنها را از بین میبرد و احياناً اعمال را به احکام دیگری محکوم

مینماید مانند : قتل خطائی .

بیمار و معلول از این قاعده مستثنی نمیشوند . یعنی : تکالیف آنها نیز عموماً مشروط به بلوغ

، عقل و قدرت و غیرها است . و در صورتی که این شرائط وجود نداشته باشد تکالیف

نسبت به آنها وجود نخواهد داشت ، همینطور وجوب نماز و روزه آنها مشروط به وقت ،

وجوب حج آنها مشروط به استطاعت است ، و هكذا . در مورد عناوین ثانویه هم وضعه به

همین منوال است یعنی : در صورتی که حکمی نسبت به آنها ضرری یا حرجی و امثال

اینها باشد این حکم در مورد آنها نیز مرتفع خواهد بود و احياناً به احکام دیگری محکوم

خواهند شد .

آری در مورد بیمار و معلول اجراء برخی از احکام در رابطه با بیماری و معلولیت آنها همواره عسری و حرجی است این گونه احکام در مورد آنها وجود نخواهد داشت مثلاً: تکلیف به روزه یا قیام و یا سجود در نماز نسبت به برخی از معلولین .

و شاید همین مقصود شارع مقدس است که فرموده است: لیس علی الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج و لاعلی المریض حرج بر هیچکدام از کور، لنگ و مریض حرجی نیست و هکذا اخباری که أحياناً به این مضمون وارد شده است .

پنجم - حقوق اجتماعی و تکلیف افراد از جمله بیماران و معلولان نسبت به یکدیگر حق توانائی خاصی است که به نفع شخص یا حتی چیزی اعتبار شده و بر مبنای آن صاحب

حق و یا کسی که بر آن ولایت و قیمومت دارد میتواند عملی را انجام دهد و یا به زبان یا حال چیزی را از کسی یا کسانی مطالبه کند . مثلاً: اولیاء مقتول میتوانند قاتل را قصاص

کنند و یا یکی از زوجین میتواند فرزند را در خضانت خود گیرد و یا حکومت میتواند حفظ کشور از شر دشمن را از مل بخواهد . کس یا چیزی را که اعمال حق به نفع او است

صاحب حق ، ذوالحق ، یامن له الحق گویند ، و کسی را که در مقابل او قرار دارد من علیه الحق نامند .

در مقابل حق تکلیف قرار دارد که من علیه الحق باید آنرا انجام دهد ، مثلاً قاتل به قصاص تن دهد ، یکی از زوجین حضانت زوج دیگر را بپذیرد ، مردم کشور در حفظ کشور

بکوشند .

چنانکه اشاره شد صاحب حق میتواند شخص یا شیء باشد اما کسی که حق علیه او است از این جهت که به تکلیف یا تکالیفی مکلف است جز انسان نمیتواند چیز دیگری باشد، نهایت گاهی من علیه الحق عموم افرادند مانند: انجام تکالیف الهی که حقوق خداوند

است و گاهی خصوص فرد معین مانند: یکی از زوجین نسبت به دیگری و گاهی برخی از افراد بر سبیل واجب کفائی مانند: قضا، شهادت، انقاد غریق، اطفاء حریق و غیره.

در اسلام هر کس یا هر چیز دارای حق یا حقوقی است: خداوند، پدر، مادر، فرزند، همسایه، کشور، حکومت، ملت، زن، شوهر، قوم خویش، غریبه، دوست، دشمن، طلبکار، بدهکار، کوچک، بزرگ، مدعی علیه و غیر ذلک بلکه چنانکه بعداً اشاره

خواهد شد در پارهای از روایات برای اعمال و حتی اجزاء بدن انسان هم علیه انسان حقوقی قرار داده شده است.

حضرت امیر (ع) درباره بیماری کودک فرموده است: کفاره لوالدیه کفاره گناهان پدر و مادر است.

حضرت رضا (ع) از پدرانش از رسول الله (ص) نقل میکنند که فرمود: مثل المؤمن اذا عوفی من مرضه مثل البرده البيضاء تنزل من السماء فی حسنها و صفائها.

مثل مؤمن پس از بهبودی از بیماری در زیبایی و صفاء مثل لباس نفیس سفید است که از آسمان فرود میآید.

حضرت باقر (ع) فرموده است: سهر ليله مرض افضل من عباده سفته.

یک شب بیداری بیماری از یک سال عبادت بالاتر است .  
درباره ثواب و اجر بیمار ، همچنین ثواب عیادت او ، و کوشش برای رفع نیاز او و کیفیت معاشرت با اصحاب بلاء و مانند این امور روایات بسیار است . که به همین مقدار اکتفا میشود .

علاوه بر روایات بسیاری که در حقوق بیماران ، مجروحان و معلولان اعم از ذهنی و روانی ، و عموماً در حقوق بلادیدگان به عنوان بیمار و مجروح و معلول و بلا دیده وارد است و به برخی از آنها اشاره شد ، روایات بسیار دیگری در مورد حقوق هر کس نسبت به دیگری اعم از خداوند مخلوق پدر و مادر خویشان دوستان همسایگان بیگانگان و

دیگران ، حتی افعال انسان ، اجزاء بدن او و قوای او نسبت به خود او وارد شده است .  
همینطور روایات بسیاری در مورد قضاء حاجت مؤمنان توقیر افراد با ایمان ، ادخال سرور بر آنان ، اکرام و مهربانی از بین بردن تنگناها ، اهتمام به امور مسلمانان یاری ضعفها و مظلومینو رفع ظلم از آنان ، فریاد رسی ، از بین بردن حزن و اندوه مؤمنین ، اطعام مؤمن

آب دادن به او و عناوین بسیار دیگری از این قبیل در روایات وارد شده است ، بدیهی است مریض و علیل و جریح هم مشمول همه این عناوین است . اکنون برخی از این روایات ذکر میشود .

به نظر میرسد که حدیث رفع قلم ارشاد به حکم عقل به قبح تکلیف دیوانه و لزوم حمایت از او باشد که در صدر مسأله به آن اشاره شد نه این که تأسیس قاعدهای جدید باشد بدون



شک فحوای ادله محوریت سفیه هم بر محجوریت مجنون نیز دلالت دارد ، نهایت این که این دلالت تنها در مورد تصرفات مالی است نه در هر نوع تصرفی ، لیکن همین مقدار برای بحث ما در اینجا کافی است .

سفیه . سفیه که ریشه این کلمه است در مقابل رشد است ، بر حسب تعریف برخی از فقها رشد عبارت است از ملكة اصلاح مال یعنی در انسان نیروی راسخ استواری وجود داشته باشد که مانع است از این که مال خود را در وجه نادرست مصرف کند و معمولاً در تصرفات مالی خود هدف صحیح و عقلانی در نظر دارد طبیعی است که سفیه که در مقابل رشد است این است که چنین نیروئی در انسان وجود نداشته باشد و بالطبع چنین کسی نمیتواند مال خود را در وجه صحیح مصرف کند ، ممکن است احیاناً بر حسب تصادف تصرف صحیحی انجام دهد ولی نوعاً بر اینگونه نیست و به عبارت ساده سفیه کسی است که عقل معاش ندارد .

دلیل بر اعتبار رشد در تصرفات مالی و محجوریت سفیه علاوه بر اجماع فقها و حکم عقل ، آیات و روایات بسیاری است که در این مورد وارد است . ما در اینجا به برخی از این آیات و روایات اشاره میکنیم .

خداوند فرموده است : *ولا تاتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً وارزقوهم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولاً معروفاً* .

اموال خود را که خداوند آنها را موجب برپائی شما قرار داده بدست سفیهان ندهید ( کنایه از این سخن شایسته بگویید .

در آیه دیگر فرموده است : وابتلوا الیتامی حتی اذابلغو النکاح فان نستم منهم رشد فادفعوا الیهم اموالهم .

یتیمان را تا زمان بلوغ آزمایش کنید اگر بدست آوردید که رشد پیدا کردید اموا آنان را به ایشان بازگردانید .

خطاب به اولیای یتیمان است و بر حسب مفهوم ارشاد است به این که چنانچه به سن بلوغ رسیده‌اند ولی هنوز رشد پیدا نکرده‌اند تصرفات آنان در اموال خود درست نیست .

در آیه دیگر فرموده است : فان كان الذی علیه الحق سفیهاً او ضعيفاً او لا يستطيع ان یمل عو فلیمل و لیه بالعدل .

اگر من علیه الحق سفیه یا ضعیف است یا نمیتواند دین خود را به کاتب املاء کند ولی او باید به عدل املاء کند .

در روایت آمده است : اذا علم الرجل امراته سفینه لا ینبغی له ان یسلط واحداً منهم علی ما له الذی جعله الله تعالی قیاماً . هرگاه شخص بداند که زن و فرزندش سفیه‌اند شایسته نیست هیچکدام را بر مال خود که خداوند آنها قوام معشیت قرار داده مسلط کند .

در این که مجرد حدوث سفه در رفع حجر کفایت میکند و یا این که علاوه بر آن حکم حاکم هم لازم است در مسأله چند قول است و چه بسا صحیحتر مخصوصاً در مورد زوال

لزوم حکم حاکم است ، چرا که در مخالفت با اصول و قواعد باید بر قدر متمن اقتصار نمود و آن صورت حکم حاکم است .

و در هر حال اگر پس از ثبوت حجر سفیه را بفروشد یا ببخشد و یا به مالی اقرار کند

هرگز عمل او صحیح نخواهد بود . مگر این که ولی او اجازه و تنفیذ کند اعم از این که

عمل او با افعال عقلا سازگار باشد یا نباشد / آری تصرفات غیر مالی او چون طلاقظهار

اقرار غیر مالی و غیره بدون شک صحیح خواهد بود .

بدیهی است رشد کودک بدست نمیآید مگر با آزمایش مکرر و گفتهاند این آزمایش باید

با افعال کودک در محیط اجتماعی خود مناسبت داشته باشد ، کودک تجار را با معاملات

تجاری ، فرزند کشاورزان را با عمل کشاورزی دختران را با غزل و خیاطت و خرید و سائل

آنها و هکذا و نیز به گواهی گواهان موثق بلکه به هر چیز که به رشد کودک اعتماد

حاصل شود می توان اکتفا نمود .

ولایت دیوانه یا سفیه با پدر و جد پدری است چنانچه سفیه یا جنون به کودک متصل باشد

و در صورت فوت پدر و جد با وصی آنان و در صورت عدم وجود وصی با حاکم جامع

الشرائط و در صورت عدم وجود حاکم و یا تعدد دسترسی به او با مردم با ایمان .

و چنانچه کسی پس از بلوغ و رشد دچار سفیه شده باشد بنا بر قول مشهور ولایت او با

حاکم جامع الشرائط است چرا که ولایت پدر و جد پدری قطع شده است و دلیلی وجود

ندارد که دوباره ولایت به آنان باز گردد و حاکم هم ولی عمومی محجورین است و

نیازی به دلیل خاص ندارد، لیکن بعضی گفته‌اند: ولایت برای همان پدر و جد پدری است، ولی درست قول مشهود است.

در خاتمه با اشاره به دو مطلب سخن خود را در این مسأله بیان می‌برم:

۱- تکالیف افراد نسبت به صاحبان حقوق در صورتی که عمومی باشد و به شخص یا اشخاص خاصی متوجه نباشد اینگونه تکالیف امور حسبی نامیده میشوند و بر حکومت اسلامی لازم است به ولایت از طرف عموم به این امر مهم اقدام نماید، چنانکه داب و دیدن همه حکومتها همین است که به اینگونه امور اقدام میکنند. اما در صورتی که مکلف شخص یا اشخاص خاصی باشد. مانند پدر و جد پدری که ولی قهری کودک خود میباشند.

همینطور وصی و وکیل و غیره در این صورت بر خود آن شخص اشخاص بطور عینی یا کفائی واجب است به تکلیف خود عمل کنند، همچنین است حکم در صورتی که بجهت شرائط خاص تکلیف عمومی به تکلیف خصوصی تبدیل شده باشد.

۲- مسأله مورد بحث از لحاظ کم و کیف به توسعه بیشتری نیاز دارد که اکنون مجال آن

نیست لذا بحث خود را در همینجا به پایان می‌برم و از خداوند متعال توفیق بیشتر مسألت دارم.

ابوالقاسم گرجی

پایان.

منابع:

پاورقی:

در مورد این جنگ رجوع کنید به کتاب سیره ابن هشام و تاریخ پیامبر و کتب دیگر و

کتب تفسیر تر جمله جوامع الجامع و المیزان

سوره عمران، آیه ۱۷۲.

رجوع شود به کتاب سیره و تاریخ از جمله: سیره ابن هشام، تاریخ پیامبر و غیره کتب

تفسیر از جمله: کشاف، مجمع البیان، جوامع الجامع و المیزان.

سوره بقره آیه ۷.

بقره آیه ۱۰.

بقره آیه ۱۸.

سوره انعام آیه ۲۵.

اصول کافی ج ۱ حدیث ۱

اصول کافی ج ۱ حدیث ۷

اصول کافی ج ۱ حدیث ۹

اصول کافی ج ۱ حدیث ۱۲

اصول کافی ج ۱ حدیث ۴

بقره / ۲۱۳

سوره آل عمران / ۱۸۶

سوره انعام / ۴۲-۴۴

اصول کافی ج ۲ ص ۲۵۳

مرجع سابق

مرجع سابق ص ۲۵۴

اصول کافی ج ۲ ص ۲۵۵

همان منبع ، ج ۲ ص ۲۵۸

همان منبع ، ج ۲ ص ۲۵۹

بحار الانوار ، ج ۶۷ ص ۲۳۵

سوره نور آیه ۶۱ و سوره فتح آیه ۱۷. البته مورد آیه اول نفی حرج در همنشینی و هم

غذائی است چنانکه مورد آیه دوم نفی حرج در شرکت در جهاد است .

امالی صدوق ص ۲۷۹

بحار الانوار ، ج ۱ باب اول حدیث ۳۹.

مرجع سابق ، حدیث ۴۰

مرجع سابق حدیث ۴۴

شبهه این حدیث از حضرت صادق (ع) هم نقل شده (مرجع سابق)

امالی صدوق رحمه الله ص ۲۹۱

بحار الانوار ج ۷۵، کتاب العشره .باب ۳۳ حدیث ۲ نقل از قرب الاسناد ص ۲۶

همان منبع حدیث ۳

خصال صدوق ج ۱ ص ۶۶

منبع گذشته ص ۱۶

بحار الانوار ج ۷۵، کتاب العشره باب ۳۳ حدیث ۲۰.

خصال صدوق ج ۲ ص ۵۷۰ چاپ المكتبه الصدوق ۱۳۴۸، بحار الانوار ج ۷۴ ص ۹ چاپ

اسلامیه ۱۳۸۶.

متأجر شیخ انصاری به نقل از صاحب عنقیه و شیخ طوسی عقد صبی.

در این موارد رجوع شود به کتابهای مسالک، ریاض، جواهر و غیره کتاب حجر.

سوره نساء/ ۵

سوره نساء/ ۶

سوره بقره/ ۲۸۲

ریاض، حجر، سفینه

ریاض حجر، ولایت